

سمیناری در باب «نامهٔ ربوده شده»

اما این تأکید بیهوده خواهد بود، اگر فقط برای انتزاع کردن یک نوع عام از دل پدیده‌هایی به کار رود که بخصوص در کار ما، چیزی جوهری باقی خواهند ماند، و آرایش اصلی‌شان را فقط می‌توان به شیوه‌ای تصنعی بر هم ریخت.

به همین دلیل است که تصمیم گرفته‌ایم امروز حقیقت آن لحظه از تفکر فروید را که مورد مطالعهٔ ماست - یعنی این که نظم نمادین سازندهٔ سوژه است از طریق بررسی داستانی نشان دهیم؛ در بررسی این داستان آن جهت‌گیری تعیین کننده‌ای را که سوژه از خط سیر یک حال کسب می‌کند نشان خواهیم داد.

لجازه بدهید به این نکته اشاره کنیم که همان واقیعت است که جوهرهٔ وجودی داستان را ممکن می‌کند. و در آن حالت، یک قصه برای نشان دادن این واقیعت - به بهای بی‌بوتهٔ آزمایش سپهرن انسجام قصه در این فرایند - به اندازهٔ هر نوع دیگری از روایت درخور و متناسب است. از این شرط که بگذریم، داستان تخیلی حتی دارای این مزیت است که الزام نمادین را به گونه‌ای ناب‌تر نشان می‌دهد، تا آن جا که ما شاید مفهوم آن را به شکلی دلخواهی باور کنیم.

به همین دلیل است که بدون کاوش بیشتر، ما داستانی را به منزلهٔ مثال بحث‌امان انتخاب کرده‌ایم که در آن با دیالکتیک بازی زوچ یا فرد - که ما به تازگی از مطالعهٔ آن بهره‌مند شده‌ایم - روبرو هستیم. بی‌تردید، تصادفی نیست که این داستان خود را مساعد پیگیری سیری پژوهشی نشان می‌دهد که از قبل حمایت از خود را در آن یافته است.

پژوهش‌های، ما را به تشخیص این نکته رسانده است که «خودکاری تکرار» در آنچه اصرار زنجیرهٔ دلالت نامیده‌ایم، ریشه دارد خود این مفهوم را به مثابهٔ هم بستهٔ وجود (یا مکانی نامتعارف) شرح دادیم که اگر بناست کشف فروید را جدی بگیریم، الزاما باید سوژهٔ ناهشیار را در آن جای دهیم. همان‌طور که می‌دانید، در قلمرو تجربه‌ای که روانکاوی شروع کرده است، می‌توانیم دریابیم که در امتداد کلام خطوط تخیلی اندلموارهٔ انسان، در پنهان‌ترین گوشه‌های هستی‌اش، اسارت خود را در بعد نمادین نشان می‌دهد.

درس این سمینار تأکید بر این نکته است که این وقایع تخیلی، بیش از آن که جوهر تجربهٔ ما را به نمایش بگذارند، فقط آن چه را که در آن ناسازگار باقی می‌ماند آشکار می‌کنند، مگر آن که با زنجیرهٔ نمادینی که آنها را به هم می‌پیوندند و مرتب می‌کند، مرتبط باشد. البته، ما به اهمیت این ژانری‌های تخیلی در آن جزو بندی شدن‌های شوق نمادین که به زنجیرهٔ نمادین تجلی (بیربونی) می‌دهد واقف هستیم. اما معتقدیم که این قانون ویژهٔ آن زنجیره است که ناظر و حاکم بر آن تأثیرات روانکاوانه‌ای است که برای سوژه تعیین کنند؛ تأثیراتی چون سلب حق مالکیت، واپس رانی، انکار، یا تأکید ویژه بر آن که این تأثیرات چنان صادقانه جابجایی دال را دنبال می‌کنند که عوامل تخیلی، با وجود ماند (بیربونی) شان، فقط در این فرایند به شکل سایه و بازتاب نشان داده می‌شوند.



ژاک لاکان

فرزان سجودی

او با ورود شخص عالی مقام دیگر مؤید این حدس ماست. در مورد شخص عالی مقام دوم قبلا به ما گفته شده بود اطلاع احتمالی او از نامهٔ مورد بحث ابرو و امنیت بانو را به خطر خواهد انداخت. هر شکی در مورد شاه بودن این مرد عالی مقام بلافاصله با ورود وزیر "د" از میان می‌رود. در واقع، بهترین کاری که ملکه در آن لحظه انجام می‌دهد استفاده از بی توجهی شاه و گذاشتن نامه روی میز است، در حالی که "روی نامه به پایین است و نشانی آن رویه بالا." در هر حال، نامه از چشم‌ان تزیین وزیر پنهان نمی‌ماند، و او متوجه نگرانی ملکه نیز می‌شود و به رازش پی می‌برد از آن لحظه به بعد همه چیز خیلی منظم اتفاق می‌افتد. وزیر پس از بررسی امور روزمره به سیاق معمول، نامه‌ای به لحاظ ظاهری مشابه نامه‌ای که در معرض دیدش قرار دارد از جیب در می‌آورد و در حالی که تظاهر می‌کند مشغول خواندن آن است، در فرصتی مناسب آن را کنار نامهٔ دیگر می‌گذارد. گفتگو را کمی ادامه می‌دهد تا خانوادهٔ سلطنتی را کمی بیشتر سرگرم کند و بعد بی آن که ترسی به خود راه دهد آن نامهٔ نگران‌کننده را از روی میز برمی‌دارد، در حالی که ملکه که متوجه همهٔ کارهای او بوده است، متوجه برداشتن نامه نیز می‌شود، اما از ترس جلب توجه همسرش، شاه، که در آن لحظه درست کنار او ایستاده است نمی‌تواند دست به کاری بزند.

از دید بینندهٔ فرضی این اعمال همه چیز ممکن است پنهان مانده باشد، اعمالی که طی آن هیچ کس تردیدی از خود نشان نداده است، و معنایش آن است که وزیر نامهٔ ملکه را از او دزدیده است - و از

همان طور که می‌دانید، دربارهٔ داستانی صحبت می‌کنیم که بودلر تحت عنوان *La lettre volée* (نامهٔ ربوده شده) به فرانسه ترجمه کرده است. تر خوانش اول، یک درام، روایت آن، و شرایط آن روایت توجه ما را جلب می‌کند.

به علاوه، خیلی زود متوجه می‌شویم که این مولفه‌ها الزامی هستند و کسی که آنها را ساخته است، گریزی از آنها نداشته است.

در واقع، روایت درام را با شرحی مضاعف می‌کند، شرحی که بدون آن میزانشن ممکن نمی‌بود اجازه بدهید بگوییم که کنش از دید تماشاچیان پنهان می‌ماند - با وجود این واقعیت که دیالوگ به وضوح و براساس الزام نمایشی (دراماتیک) از هر معنایی که برای مخاطبان دلشسته باشد، تهی می‌شود: به عبارت دیگر، بدون - به خود جرات می‌دهیم بگوییم - سایه روشنی که روایت، در هر صحنه، بر دیدگاه هر یک از بازیگران در هنگام اجرای آن صحنه، می‌اندازد، از درام هیچ چیز، نه شنیده‌ها و نه دیده‌ها، قابل دریافت نمی‌بود.

دو صحنه در این داستان هست. صحنهٔ نخست که از همین حالا آن را صحنهٔ اصلی خواهیم نامید؛ و البته گریزی هم از این نام‌گذاری نداریم، زیرا صحنهٔ دوم تکرار است، تکرار درست به همان معنایی که امروز مورد نظر ماست.

به این ترتیب صحنهٔ اصلی آن طور که به ما گفته می‌شود در خلودگاه سلطنتی اجرا می‌شود، در نتیجه این ظن در ما ایجاد می‌شود که آن شخص عالی‌رتبه که "بانوی والا مقام" نامیده شده است، و تنهاست وقتی نامه‌ای دریافت می‌کند، خود ملکه باشد. دستپاچی

آن مهم تر - ملکه می‌داند که نامه اکنون در دست وزیراست، و وزیر در این گزارش عمد داشته است و به هیچ وجه بی منظور هم نبوده است.

یک باقیمانده که توجه هر تحلیلگری را به خود جلب می‌کند، و تحلیلگر آموزش دیده‌است که آن را هر چه هست، مهم تلقی کند و در عین حال همیشه نمی‌داند یا آن چه کند، این جا نیز وجود دارد: نامه‌ای که وزیر از خود به جا گذاشته است، و ملکه می‌تواند حالا آن را مطالعه کند.

صحنه دوم: در دفتر وزیر. در اقامتگاه، و ما می‌دانیم - با توجه به گزارشی که رئیس پلیس به دوین داده است، دوین که نبوغ خاص در حل معماهای پو دارد - که پلیس، با استفاده از عادت شبگردی وزیر، محل اقامت وزیر و ساختمان های انجاقی آن را در طی هجده ماه گذشته بارها از بالا تا پایین جستجو کرده است. و این جستجو بی‌فایده بوده است، اگر چه ما با توجه به وضعیت به راحتی ممکن است به این نتیجه برسند که وزیر نامه را در دست نگه می‌دارد.

دوین به نزد وزیر می‌رود. وزیر با بی‌اعتنایی او با خود می‌کند، و در گفتگویشان متظاهر به نوعی احساس پوچی رمانتیک می‌کند. در همین حال، دوین که قریب این تظاهر را نمی‌خورد، و باطمینانی که در پس عینک سبز رنگی پنهان‌شمار کرده است به وارسای آن محل می‌پردازد وقتی متوجه کاغذی تقریباً مجاله شده می‌شود که با بی‌تفاوتی در جاکارتی متوالی زشتی گذشته شده است که با روپایی کثیف از بالای پیش بختاری آویزان است، نزدیک به خود نمی‌دهد که آن چه را به دنبالش می‌گردد یافته است. جزئیات نامه که به نظر می‌رسد با شرحی که او از نامهٔ روده شده دارد در تضاد است، به جز شکل آن که تفاوتی ندارد، اطمینان او را تقویت می‌کند.

دوین منزل وزیر را ترک می‌کند، البته پس از فراموش کردن (جا گذاشتن) انقیه دانی روی میز، با هدف آن که روز بعد به دنبال آن بازگردد، و این بار رونوشتی را که از نظر ظاهر مشابه نامه است با خود می‌آورد. واقعه ای در خیابان که برای لحظهٔ مناسب تدارک دیده شده بود، توجه وزیر را جلب می‌کند. دوین از فرصت استفاده می‌کند، نامه را برمی‌دارد و رونوشتی را که مشابه آن درست کرده است جایش می‌گذارد و بعد خیلی طبیعی از منزل وزیر خارج می‌شود.

همه چیز اگرچه نه کاملاً بی‌سر و صدایی بدون غوغا می‌گذرد، وزیر نه تنها به دوین مظنون نیست بلکه حتی خبر نلرادر که نامه روبرود شده است. آن چه که باقی مانده، آن قدرها هم در قضایای بعدی بی‌اهمیت نیست. بعداً به این که دوین در نامهٔ جعلی چه نوشته است خواهیم پرداخت. در هر حال وزیر وقتی بتواند از آن نامه استفاده کند، این عبارات را می‌خواند که طبری نوشته شده‌اند تا او دست خط دوین را تشخیص دهد: "توطئه‌ای چنین عذاب آردا اگر گوید آره نیست، درخور نیست هست." و دوین به ما می‌گوید که منبع آن آره کیرون است.

ای لازم است بر تشابه این دو واقعه تاکید کنیم؟ به، زیرا تشابهی که در ذهن داریم مجموعهٔ سادهٔ خصیصه‌هایی نیست که فقط انتخاب شده‌اند تا تفاوت خود را از میان بردارند. و کافی نیست آن خصیصه‌های مشترک را به پایای از دست دادن خصیصه‌های دیگر نگه داریم، صرفاً به خاطر آن که ذره‌ای از حقیقت حاصل شود. بیش از هر چیز بین الازدانی را می‌خواهیم برجسته کنیم که در آن این دوکنش برانگیخته شده‌اند و هم چنین سه مرحله‌ای را که ساختار آن دوکنش را به وجود می‌آورد.

ویژگی بخصوص این مراحل ناشی از تناظر هم زمان آنها یا سه لحظهٔ منطقی است که طی آنها تصمیم گرفته می‌شود و سه مکانی که به سوژه‌ها می‌دهد و به انتخاب آنها وامی‌گذارد. تصمیم در یک چشم به هم زدن اتخاذ می‌شود هر چند، عملیاتی که به دنبال آن می‌آید، آن را به درازا می‌کشاند، اما چیزی به آن نگاه نمی‌افزاید، و به تویق انداختن عمل در صحنه دوم نیز وحدت آن لحظه را مخدوش نمی‌کند.

این نگاه دو نگاه دیگر را در حکم پیش انگارهٔ خود همراه دارد. البته با علم به رخته‌ای که در رابطهٔ تکمیلی کاذب آنها با هم وجود دارد، که فرصت زندگی را در پی آن در معرض بودگی بی پوشش به وجود می‌آورد به این ترتیب سه لحظه، ساختار سه نگاه را در پی دارد که متعلق به سه سوژه‌اند، که هر بار در شخصیت متفاوتی مجسم می‌شوند و عینیت می‌یابد.

نخست، نگاهی است که هیچ نمی‌بیند: نگاه شاه و پلیس. دوم، نگاهی است که می‌بیند نگاه اول هیچ نمی‌بیند و خودش را با مخفی بودن آن چه پنهان کرده است قریب‌دهد: نگاه ملکه و سپس وزیر.

سیم، نگاهی است که می‌بیند نگاه‌های اول و دوم آن چه را باید پنهان می‌شد در معرض دید هر آن که متوجه‌اش شود رها کرده‌اند: نگاه وزیر و سراجام دوین.

برای دریافت مجتمع بین‌الازدانی که شرح آن رفت در حالت وحدت، ما با طیب خاطر به سراغ الگویی می‌رویم که از تکنیکی گرفته شده است، به طور افسانه‌ای منسوب به شترمرغی که می‌خواند پنهانی برای خود در برابر خطر به وجود آورد، از آن جا که آن تکنیک ممکن است در نهایت سیاستی تلقی شود که در این جا بین سه شریک تقسیم شده است: دومی خود را ناموثی می‌نماید زیرا اولی سرش را زیر برف فرو کرده است، و در همه مدت به سومی اجازه می‌دهد به آرامی کارش را بکند. فقط کافی است مفهوم تمثیلی آن را با نامه‌ای که سیاست شترمرغی تولید می‌کند غنا بخشیم تا خود شترمرغ برای همیشه معنای تازه‌های بیابد.

با توجه به نمونهٔ بین‌الازدانی کنشی تکراری، می‌ماند آن که خودکاری تکرار را که در متن فریود توجه ما را به خود جلب کرد تشخیص دهیم.

البته، کمتر سوزده ها، هیچ ایرادی محسوب نمی شود، برای آنها که دیرباز است با چشم اندازهایی آشنا هستند که در رابطه (فرمول) ما خلاصه شده است: گشتان ناخودآگاه یعنی گشتان غیر (دیگرگی). و حال به این نکته نمی پردازیم که مفهوم اختلاط سوزدها که به تازگی در تحلیل مجدد رویای تزریق ایروماتانه دادمی چه به بحث جاری مان می فرماید.

آن چه امروز مورد توجه ماست شیوه‌ای است که به واسطه آن سوزدها در چابختیانشان (جانشین شدنشان به جای یکدیگر) در طی تکرار این الگوهایی به یکدیگر اعتماد می کنند. خواهیم دید که عامل تعیین کننده جانیشنی آنها (به جای یکدیگر) جایی است که یک دال ناب- نامی رپوده شده- در این گروه به نقری اشفال می کند. و این همان وضعیتی است که خودکارشدگی تکرار نامیده می شود.

هرچند به نظر افراطی نمی رسد اگر قبل از دنبال کردن این خطا در این پژوهش، بهرسمی که آیا نیروی پیش برنده داستان و توجهی که ما به آن نشان می دهیم- تا آن جا که بر هم منطبق می شوند- منشا در جای دیگری ندارند.

ایا می توانیم این واقعیت را که داستان در حکم یک راز پلیسی برای ما گفته می شود صرفاً نوعی توجیه (به بیان خشک و خشن خودمان) بدانیم؟

در حقیقت حق با ماست اگر به محض مشاهده آن که هر آن چه راز مربوط به جنایت یا بزه را توجیه می کند- ماهیت و انگیزه های آن، ازبازها و شیوه اجراء، روشی که برای کشف نویسنده به کار گرفته شده است، و دیگر شیوه هایی که برای متهم کردن او به کار رفته اند- در این جا به دقت در ابتدای هر ایپزود یا شک است، این واقعیت را بسیار شک برانگیز بدانیم.

در واقع، کنش فریب هم از همان آغاز به اندازه دمیسه های مجرم و تاثیرات آن بر قربانیان به وضوح مشهود است. مساله آن طور که در معرض دید ما قرار داده شده است، محدود است به جستجو به دنبال بؤه آن فریبکاری و استرداد آن، و به نظر عمدی می رسد که راه حل از قبل، وقتی برای ما شرح داده می شود، حاصل شده است. آیا به این شکل حالت تعلیق در ما ایجاد می شود؟ هرچقدر هم ما به قراردادهای یک ژانر برای یرانگیختن توجه خاص در خواننده، یاور داشته باشیم، نباید این نکته را فراموش کنیم که «لستان دوهن»- دومین داستان که مطرح می شود- یک پیش نمونه (پروتوتیپ) است، و اگر حتی ژانر در داستان اول تثبیت شده باشد، هنوز برای نویسنده کمی زود است تا یک قاعده بازی کند.

هرچند به همین اندازه افراط کاری خواهد بود، اگر همه چیز را به حکایتی فریبکارانه با این نتیجه اخلاقی، که برای پنهان کردن یکی از آن نامه‌ها که محرمانه بودنشان گاهی برای تأمین آرامش زناشویی لازم است از چشمان کنجکاو و فضول، کافی است نامه های مهم را روی میز رها کنیم، هر چند پشت آن و نه روی منی دار

آن دیده شود. این خفه ای است که ما از طرف خودمان هرگز به کسی تومی نمی کنیم، حتی اگر او در ناامیدی مطلق به سر برد.

پس شاید رمزی در کار نباشد، مگر، در ارتباط با رئیس پلیس، بی لیاقتی که در شکست جریان می یابد- و در ارتباط با دوهن، شاید نوعی ناسازگاری بین، از یک سو، توضیحات بی تردید نافذ او (هر چند در کلیتشان همیشه کاملاً مرتبط نیستند) که بر اساس آن روش را به ما معرفی می کند، و از سوی دیگر آن گونه که در حقیقت مداخه می کند و دست به عمل می زند.

اگر بخواهیم این معنی رمزوارگی را کمی بیشتر پی بگیریم، چندی نمی گذرد که این حیرت دچار می شویم که آیا، از آن صحنه آغازین که فقط مدام شخصیت های اصلی (پروتوگونیست ها) آن را از تبدیل شدن به یک وارپته (نمایش متون) نجات می دهد، تا مضحک‌های که در پایان به نظر می رسد در انتظار وزیر باشد، این تاثیر نیست که همه با آن فریب می خورند، که مایه لذت ماست.

و همه ما بیشتر مایلیم این طور فکر کنیم که در آن همراه با آن دست از شما که ما را می خوانید، باز می شناسیم، و خلاصه می کنیم تعریفی را که زمانی به قهرمان مدرن دادیم، «قهرمانی های مضحک» او در شرایط اشفتمی محض تحسین می شود.

اما آیا ما خودمان با حضور بایهت یک کاراگاه نامور، پیش نمونه (پروتوتیپ) هفت تیرکش مزدور مدرن که با وجود این از بی روحی و نجسیمی سورمن معاصر ما به دور است، فریفته نشدیم؟ یک حقه- بری ما کافی است تا، برعکس، در این داستان چنان صورت حقیقت نمایی (verisimilitude) کاملی را ببینیم که بگویم حقیقت است که این جاشکل خیالی (داستانی) خود را به نمایش گذاشته است.

زیرا البته این چمتی است که اصول آن حقیقت نمایی، ما را به آن هدایت می کند، ما با وارد شدن به راهبرد (استراتژی) آن، بی شک درام جدیدی را دریافت می کنیم که می توان آن را مکمل درام اول دانست، درام اول از نوع تمایش بدون کلام است در حالی که نمایش دوم متوجه ویژگی های گفتار است.

اگر بدیهی است که هر یک از دو صحنه درام واقعی در مسیر دیالوگ متفاوتی روایت می شود فقط از طریق دستیابی به آن مفاهیمی که در آموزش های ما آمده است می توان به تشخیص این نکته دست یافت که صرفاً افزایش آفسون پرده برداشتن و در معرض دید قرار دادن مطرح نیست، بلکه خود دیالوگها، در بهرپردازی متقابلشان از قدرت گفتار، تنشی را به وجود می آورند که درام متفاوتی را خلق می کند، یکی که طبق واژگان مورد استفاده ما درسی است که در نظم نماندین باقی می ماند، و به این ترتیب خود را از دیگری متمایز می کند.

اولین دیالوگ- بین رئیس پلیس و دوهن- بین مردی کراست و مردی که می شنود یعنی، معرف پیچیدگی واقعی آن چیزی است که

در رول معمول ساده می‌شود، و مغشوش‌ترین نتایج را در مفهوم ارتباط با خود دارد.

این مثال البته نشان می‌دهد که چگونه یک کنش ارتباطی تأییدی را به وجود می‌آورد که نظریه پردازان نیز اغلب در آن متوقف می‌شوند؛ یعنی امکان یک معنی منفرد در انتقال پیام، گویی تفسیر بسیار معنی داری که آن که می‌فهمد به آن (پیام) می‌دهد، می‌توانست به دلیل آن که نمی‌فهمد دریافتش نکرده است، پیوج و تهی تلقی شود.

این نکته باقی می‌ماند که اگر فقط معنای دیالوگ در حکم یک گزارشی در خاطر نگه داشته شود، شاید به نظر برسد که حقیقت نمایی آن به تضییع دقت آن وابسته است. اما در این جا، اگر تاکتیک‌ها را نشان دهیم می‌بینیم دیالوگ بسیار زایاتر از آن است که به نظر می‌رسد؛ همان طور که با تمرکز توجه بر شرح صحنه اول دیده خواهد شد.

این صحنه از طریق فیلتر سوپرنکتیو دو تایی یا حتی سه تایی به ما عرضه می‌شود؛ روایتی که دوست و دستیار دوین (که از این پس او را راری داستان خواهیم خواند) ارائه می‌دهد؛ از شرحی که رئیس پلیس به واسطه آن گزارش می‌کند؛ از ماجرا به او داده‌است برای دوین بیان می‌کند، صرفاً پیامد یک برنامه تصادفی نیست.

اگر البته حد غایی که راری اصلی (ملکه م) به آن فروکاسته می‌شود مانع از تئیر رویدادها توسط او شود، این باور نادرست است که به رئیس پلیس قدرت داده شده است تا در این مورد فقط به واسطه فقدان تخیل که اجازه بدهد بگویم، امتیاز انحصاری اش از آن است - صدای خود را به او (ملکه) قرض بدهد.

بنابراین، این واقعیت که پیام دارد دوباره نوسال می‌شود در مورد آن چه به هر رو باید پدیده تلقی شود، به ما اطمینان می‌دهد؛ یعنی آن که (پیام) به بند زبان تعلق دارد.

کسانی که این جا هستند نظریات ما را درباره سوزه می‌ناتند، بخصوص نظر باقی را که با شرح مورد نقیض یعنی به اصطلاح زبان زنبورها تشریح شده اند؛ در به اصطلاح زبان زنبورها، زبان شناس فقط می‌تواند نشانه‌های ساده نشانگر محل لیزه‌ها را ببیند، به عبارت دیگر؛ فقط یک کارکرد تخیلی بسیار متفاوت از مورد دیگر.

ما تا کید می‌کنیم که چنین شکل ارتباطی در انسان نیز وجود دارد، در چند یک لیزه طبیعی برای او زودگذر و ناپایدار باشد، و در تسلیش به نامها و پذیرش سلطه آنها شکافته و دو نیم شده باشد.

بی تردید چیزی مشابه را می‌توان در ارتباطی که بین دو نفر در تفرضان از یک لیزه مشترک برقرار شده است، مشاهده کرد؛ به جز آن که دیدار فقط حول یک لیزه منفرد ممکن است که بر اساس آن خصیصه‌هایی تعریف شده است که هر دو بر برابرش سقومت می‌کنند.

اما چنین ارتباطی رانمی توان در شکل نمادین انتقال داد. چنین

رابطه‌ای را فقط می‌توان در ارتباط با آن لیزه حفظ کرد؛ به این ترتیب شاید بتوان تعداد نامحدودی از سوزها را حول یک "ارمان" مشترک گرد آورد بنابراین ارتباط یک سوز به دیگری در جمعیتی که به این ترتیب شکل گرفته است، به گونه‌ای تقلیل ناپذیر با واسطه رابطه‌ای بیان نشدنی باقی خواهد ماند.

این خارج شدن از موضوع تنها برای یادآوری اصولی بود، بخصوص به کسانی که ما را به نادیده گرفتن ارتباط غیر کلامی متهم می‌کنند؛ در تعیین دامنه آن چه گفتار تکرار می‌کند، این (بحث) زمینه طرح مسأله آن چه را که سپتوم‌ها تکرار می‌کنند فراهم می‌کند.

بنابراین بیان غیر مستقیم بعد زبانی را منک می‌کند، و راری کل، با مضاعف کردن آن، در فرض هیچ به آن خود نمی‌افزاید. اما نقش آن در دیالوگ دوم به کلی متفاوت است.

تقابل دومی باولی از نوع تقابل‌های قطبی است که جای دیگری نیز در زبان مطرح کرده‌ایم و از نوع تقابل بین واژه با گفتار است.

در واقع می‌خواهیم بگوییم این جا گذاری رخ داده است از قلمرو دقت به قلمرو حقیقت. حال این گننه - به خود اجازه می‌دهیم فکر کنیم که دیگر لازم نیست به این (موضوع) بازگردیم - به کلی در جای دیگری قرار داده به بیان دقیق‌تر در مورد در بنیاد بیتنا لادها: آن جایی واقع شده است که سوزه نمی‌تواند چیزی را در یابد به جز خود سوپرنکتیویته که یک "غیر" (دیگری) را به عنوان (چیزی) مطلق تشکیل می‌دهد. می‌توان برای نشان دادن جایگاه آن به گفتگویی اشاره کرد که به یک لطیفه یهودی نسبت داده می‌شود با آن حالت محرومیتی که رابطه بین دال و گفتار تجلی می‌یابد؛ شخصیتی می‌برسد، چنانچه به من دروغ می‌گوید؛ آری چرا به من دروغ می‌گوید؟ می‌گوید که به واقع داری به کراکوم می‌روی.

شاید برانگیخته شویم سوال مشابهی بپرسیم با سبیل بن بست‌های منطقی، معماهای جدلی، پارادوکس‌ها، و حتی مضحکه‌هایی که به مثابه مقدمه روش دوین به ما ارائه می‌شوند، اگر این واقعیت که همه این‌ها را یک برید آتی محرمانه با ما در میان گذاشته است، از طریق این عمل واگذاری بعد تازه‌ای به آن نیشخنده باشد؛ چنین است جادوی خطنان پذیر میراث‌ها (بازمانده‌ها)؛ صلقت و درستی شاهد شبکلامی است که نقد شهادت او را کوور می‌کند (می‌پوشاند) و به سکون و آسودگی می‌دارد.

به علاوه، چه چیز می‌تواند بیش از ژست دست خود را رو کردن (با دست باز بازی کردن) اطمینان بخش باشد؛ برای لحظه‌ای قانع شده‌ایم که شعیب‌جبار همان طور که قول داده بود چگونگی اجرای حقه‌اش را به ما نشان داده است، در حالی که او فقط به شکلی ناب‌تر آن را تکرار کرده است؛ در آن لحظه که ما وسعت تفوق دال در سوزها را

کشف می کنیم. عملیات دویین نیز همین طور است و وقتی داستان شگفت انگیز کودکی را شروع می کند که در بازی زوجه با فردا با حقه همانند سازی با حریف همه دوستانش را فریب می دهد، و در ارتباط با آن به هر روز نشان ندایم که نمی تواند به سطح اول تفسیر نظری، یعنی، تاوب بین الادهانی برسد بدون آن که روی پشتیبندهای تکرار آن سکردی بخورد

با همه ما یک جور رفتار شده است - آن همه دود در چشمان ما - با نام های لا روش فوکو، لا بروریه، ماکیاولی، و کامپانلا که شهرنشان، تا این لحظه، در قیاس با تبحر آن کودک به نظر احماقانه و عبث می رسد.

بیرونی از قاعده کلی شامفور یعنی شرط می بندم، تمام عقاید عمومی و قراردادهای پذیرفته شده لایه‌ها هستند، زیرا متناسب برای بیشترین تعدادند. بی تردید همه آنها را که فکر می کنند از قانونش، که دقیقاً بیشترین تعداد است، گریزند ناراضا می کند. این که دویین فرانسوی ها را به خاطر به بار سخن لفظ تحلیل برای علم جبر متعیه به فریبکاری می کند، غرور ما را چندان تهدید نمی کند، آزاد کردن آن واژه برای کاربردهای دیگر بی تردید روانگوارا برمی انگیزد تا مداخله کند و مدعی حقوقش شود. و آن چاست که او دست به توضیحات واژه شناختی می زند که بی تردید موجب خشنودی هر دوستلر زبان لاتین می شود. وقتی او بدون آن که متنی بگذارد به خاطر می آورد بگوید که "ambitus به معنی آرزو نیست، و هم چنین religio به معنی مذهب homines honesti به معنی انسان شرافتمند نمی باشد؛ کدام یک از شما به یاد آوری معنای آن واژهها برای کسانی که با سیسرو و لوکریتیوس آشنا نیستند، خشنود نخواهد شد. بی تردید پو هم ایام خوشی دارد.

لما با چهار نوعی تردید می شویم: آیا هدف از این تعامیش فضل فروزانانه آشکار کردن واژه های کلیدی این حرام برای ما نبوده است؟ آیا نعبده باز معلول تکرار حقه خود در برابر چشمان ما نیست، بی آن که این بار نخواهد ما را با نظاهر به افشای رازش فریب بدهد، بلکه ما شرطش را تا نقطه تشریح واقعی آن پیش می بردی آن که ما چیزی ببینیم؛ این اوج هنر سبیده باز است؛ از طریق یکی از آفریده های داستانی اش (تخیلی اش) حقیقت ما را فریب بدهد.

و با این تاثیرات توجیه گر آن نیست که، بی آن که سوء نیتی داشته باشیم، تمدلری از قهرمانان خیالی را شخصیت های حقیقی می دینیم؟

به همین ترتیب، وقتی می شنویم چطور مارتین های دیگر در واژه ethelaz بازی حقیقت را پر ما آشکار می کند، رازی او دوباره کشف می کنیم که حقیقت همیشه عاشقانش را با آن آشنا می کند، و از طریق آن است که می آموزند که در پوشش است که حقیقت خود را حقیقتاً به آنها می نماید.

بنابراین حتی اگر اظهارات دویین ما را چنان آشکارا به

پذیرششان و اندارد کماکان باید در برابر وسوسه مقابل دست به تلاش بزنیم.

بیباید رد پای او را آن جا که ما را می فریبد دنبال کنیم. و قبل از همه بحث انتقادی که مطرح می کند و براساس آن عدم موفقیت رئیس پلیس را توضیح می دهد. قبلاً این ها را در نیش و کتا به های زیرکانه ای که در گفتگوی اول به رئیس پلیس می زند او متوجه نمی شود دیداریم. در این نیش و کتا به ها فقط دستاویزی می بینیم برای حقیقه شادی. همان طور که دویین به کتا به می گوید، علتش آن است که چون مساله بسیار ساده است، البته بسیار بدیهی، ممکن است مبهم و گنگ به نظر برسد، و هرگز برای او معنایی بیش از مالش شدید قفسه سینه نداشته باشد.

همه چیز طوری ترتیب داده شده است تا در ما حس کهنی و خرفتی شخصیت را القا کند. و این واقعیت که او و همدستانش هرگز تصور چیزری را فراتر از آن چه یک آدم دغل معمولی ممکن است برای پنجاه کردن یک شیء تصور کند، نمی کنند - یعنی دقیقاً مجموعه کاملاً شناخته شده از چنان های غیرمعمول اختلافی که بی درنگ برای ما فهرست می شوند، زکوشهای پنهان میز تحریر تا رویه های متحرک میزها، از رویه های جداشدنی ضدلی ها تا پایه های توخالی آن ها، از پشت آینه ها تا ضخامت جلد کتاب ها.

پس از آن، یک لحظه تمسخر خطای رئیس پیس به خاطر اظهار این که چون وزیر شاعر است، چندان دور از دیوچه بودن نیست، خطایی که مطابق بحثی که ارائه می شود، ناشی از توزیع نادرست واژه میانی است (که البته مشکل پنهان آن را نادیده گرفت) زیرا بسیار بعید است ناشی از این حقیقت باشد که همه دیوانگان شاعرند.

بله البته، اما ما خودمان یا برتری شاعر در هنر پنهان کردن، در تاریکی رها شده ایم - حتی اگر او ریاضی داننی باشد که به درد بخورد - زیرا تلاش جستجوگرانه ما بلافاصله خنثی می شود، به دراز کشیده می شود زیرا در دختران آنبوه بحث های بد افنا داریم که علیه قوه استدلال ریاضی دلمان مطرح می شود ریاضی داننی که تا آن جا که من می دانم هرگز چنان دلیستی بی به فرمول های شان نشان ندادند که آنها را برابر خود خرد تلقی کنند. دست کم، اجازه بدهید شهادت بدهیم که برخلاف آن چه به نظر می رسد تجربه پو باشد، گهگاه برای ما پیش می آید - با دوستان ریگو، که حضورش در این جا تضمینی است بر آن که ورود ما به عرصه تحلیل ترکیبی ما را به بیراهه نمی کشاند - که دست به چنین انحرافات جدی بزنیم (از نظر پو، کفر واقعی) که مثلاً شک کنیم که $2x + px$ برابر $2x$ باشد، بدون آن که هیچ گاه - این جا به پو دروغ می گویم - ناچار شده باشیم حمله ناغافل را دفع کنیم.

آیا این همه هنر و فراسات صرفاً به کار گرفته می شود تا نحن ما را از آن چه قبلاً به متابه چیزی مفروض به ما داده شده است، یعنی این که پلیس همه جا را گشته است منحرف کند؛ و این را باید بر

پیلاد

حسب تمام شدن فضا البته بی تردید به لحاظ نظری) بفهمیم - در قیاس با محلی که پلیس نه بدون دلیل، گمان می‌کند که نامه باید در آن پیدا شود - اما در هیچ مورد شور و حال داستان ولسته به آن است که ما این را در معنای تحت اللفظی‌اش بپذیریم؟ تقسیم کل آن حجم به 'محوطه های' شماره گذاری شده، که اصل حاکم بر عملیات بود چنان دقیق به ما ارائه شده است که گفته می‌شود 'بخش پنجاهم یک خط' از زیر چشم تیز بین جستجوگران پنهان نمانده است. ایان وقت حق نداریم بپرسیم چه اتفاقی افتاده که نامه هیچ کجا پیدا نشد، یا بگوییم که همه آن چه در مورد مفهوم دور از دسترس پنهان کاری گفته شده است با همه جدیت و دقتش توضیح نمی‌دهد که چرا نامه از چشم جستجوگران پنهان ماند، زیرا نامه همان طور که کشف دوین نشان داد، در واقع در محوطه کاوش شده قرار داشت؟

پس آیا باید به نامه، در میان چیزهای دیگر، یک مشخصه nullidiety از: واژه استفاده می‌کنم که فرهنگ جامع روزگار اتوپویا نشانه‌ای (semiotic utopia) کشیش ویلکینز گرفته است؟ پدیده‌ی است (کمی بسیار پدیده‌ی است) که بین نامه و مکان روابطی وجود دارد که هیچ واژه فرانسوی دقیقاً گسترده انگلیسی odd (عجیب، فرد، تاق، ناقص) را ندارد. بودلر مرتب آن را به Bizarre (عجیب و غریب) ترجمه کرده است، اما این فقط یک معنای نزدیک و تقریبی است. اجازه بدهید بگوییم این روابط ... مفرد (singuliers) هستند، زیرا دقیقاً روابطی هستند که به واسطه دال در مکان به وجود می‌آید.

بی تردید متوجه شداید که قصد ما آن نیست که این روابط را روابطی 'تطریف' نشان دهیم، و هم چنین در نظر نداریم نامه را با روح غلط کنیم، حتی اگر نامه را از طریق لریس اپنوما تیک دریافت کنیم، و ما بی درنگ می‌پذیریم که یکی کشف در حالی که دیگری به حرکت در می‌آورد و جان می‌بخشد، تا حدی که دال - شاید کم به فهم آن نزدیک شویم - به عاملیت مرگ مادیت می‌بخشد. اما اگر قبل از هر چیز مادیت دال است که ما بر آن یا می‌فشاریم، این مادیت از جهات بسیار مفرد (odd - singuliers) است، و قبل از هر چیز تقسیم به اجزا را نمی‌پذیرد نامه ای را به قطعات ریز خرد کنید، کماکان همان نامه که بود باقی می‌ماند - و این مفهوم به کلی با برداشت گشتالت از مفهوم کلیت متفاوت است.

زبان قضاوت خود را به هر آن کس که می‌داند چطور به آن کوش فرا دهد انتقال می‌دهد؛ از طریق استفاده از حرف تعریف به مثابه حرف اضافه بخشی (partitive particle). آن جاست که روح - اگر روح معنایی را در خود برپوراند - ظاهر می‌شود، به همان اندازه عجیب و غریب، و بیش از نامه آن کمیت پذیر. یا خود معنی شروع می‌کنیم: گفتاری با غنای معنایی ["plein de signification"]، درست همان طور که ما در یک عمل معیاری برای مقصود ["de l'intention"]

می‌شناسیم، یا از این که دیگر عشق ["plus d'amour"] وجود ندارد اظهار تأسف می‌کنیم، و یا نودت می‌کنیم، و یا فرود ["de la haine"] و ایثار می‌کنیم ["de devouement"] - و ایسن قدر شیفتگی ["l'extasiation"] به آسانی با این واقعیت منطبق می‌شود که همیشه در میان مردان خری ["de la cause"] برای فروش و دعوی و تک کارگی ["du rachat"] وجود دارد.

اما در مورد نامه - حال این نامه حروفی تایپ شده باشد، مکتوب باشد، یا هر آن چه آدم را اهل نوشته و نوشتار کند - می‌خواهم بگویم آن چه را که گفته می‌شود را باید به معنی ب نامه ["de la lettre"] فهمید، این یک نامه در اداره پست در انتظار شمامت، یا مثلاً شما با ادیات ["de la lettre"] اشتباه هستید ["que vous avez des lettres"] - و نه هرگز آن که جایی نامه ["de la lettre"] هست، در هر باقی، یا حتی برای نشان دادن نامه‌ای که به تاخیر افتاده است.

زیرا دال بکه است و یگانه، و ماهیتاً فقط نماد یک غیب است. به همین دلیل است که نمی‌توانیم از نامه روده شده مثل چیزهای دیگر حرف بزنیم، که باید در محل بخصوصی باشد یا نباشد. اما نامه بر خلاف آنها هر جاکه برود آن جاکه هست، هست و نیست.

بیباید این چه و برابری پلیس اتفاق افتاد دقیق تر بررسی کنیم. در مورد روش های مورد استفاده در کاوش محلی که مورد بازرسی است، هیچ از ما دریغ نشده است: از تقسیم آن فضا به محوطه های مجزا که محال است در آنها کوچکترین چیزی از چشم بازرسان پنهان یماند، تا سوزن های که برای واریسی رویه صندلی ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند، تا ممکن بودن به صدا در آوردن چوباب ضربه، و ذره بینی که قرأت مانده از هر نوع سوراخکاری بر سطح حفره - البته سوراخی بی نهایت کوچک - را نشان می‌دهد. این شبکه سخت و تر بسته تر می‌شود تا آنجا که تکان دادن صفحات کتابها کفایت نمی‌کند و پلیس آنها را برگ به برگ واریسی می‌کند؛ آیا نمی‌بینیم که خود فضا برگ هایش را مانند نامه می‌ریزد؟

اما کارآگاهان چنان برداشت ثابت و تغییرناپذیری از واقعیت دارند که متوجه نمی‌شوند کاوش آن گرایش دارد آن را به ابژه خود بدل کند، ویژگی‌یی که به موجب آن خواهند توانست آن ابژه را از همه ابژه های دیگر متمایز کنند.

بی تردید این سوالاتی است فزون از حد که از آنها پرسیده شود، نه به خاطر فقدان بیشتن در آنها بلکه به خاطر فقدان آن در ما. زیرا کودنی آنها نه از نوع فردی است و نه از نوع جمعی، متشکلان سبکوتیو است. کودنی آنها از نوع کودنی آدم واقع گرا (رئالیست) است، که لحظه ای مکث نمی‌کند تا ببیند هیچ چیز، هر چقدر هم که اغماق ژرف زمین را دستی بکاود تا پنهانش کند، آن جا پنهان نخواهد شد، زیرا همیشه دست دیگری هست که می‌تواند آن را بازباید، و آن چه پنهان شده است فقط چیزی است که از جای خود گم شده است، و مانند وقتی سخن از کتابی است که در کتابخانه‌ای گم شده است، و

حتی اگر کتاب در قفسه مجاور یا طبقه کناری باشد. آن جا پنهان شده است، هرچقدر هم قابل رویت به نظر آید. زیرا فقط به مفهوم نمادین آن می توان گفت چیزی از جای خود گم شده است، این فقط مفهوم نمادین است که می تواند آن را تغییر دهد. واقعیت، هر چقدر هم که ما در معرض آشوب و بلوایش قرار دهیم، همیشه در جای خود است.

بازگردیم به این کارگاه های خصوصی امان که همه را از جای که پنهان شده بود برداشتند، چطور می توانستند نامه را به دست آورند؟ آن چه میان انگشتان نشان گرفتند، آن چه می توانستند به دست بگیرند، اما آن چه با توصیفی که می کردند اتفاق نداشت. یک نامه، یک اشغال (A letter, a letter) در حلقه جویس، آنها با هم آوایی دو واژه انگلیسی بازی کردند. این تکه زباله که حال در دست پاپس است با تقریباً پاره پوره بودن آن ماهیت دیگر خود را نشان می دهد. مهری متفاوت با رنگی متفاوت، نشانه دستخطی دیگر در عنوان نامه همه، این جا، روش های تخطی ناپذیر پنهان کردن هستند. و اگر این ها در سمت پشت نامه اند که همان جبر که می دانیم تر آن ایام نشانی گیرنده بر آن نوشته می شد، عینش آن است که نامه برای آنها روی دیگری ندارد فقط پشت دارد.

در روی نامه چه چیزی خواهند یافت؟ پیام آن، که اغلب به نشاط سبیرنتیک (ارتباطی) ما گفته می شود؟ اما آیا گمان نمی کنید این پیام قبلاً به دست گیرنده اش رسیده است و نزد او بوده است، زیرا این کاغذ مجالیه شد بی اهمیت، اکنون همان قدر صرف آن (پیام) است که یادداشت اصلی بوده است.

اگر بپذیریم که نامه سرنوشتش را به انجام رسانده است اگر چنان چه نقش اش را محقق کند، آن وقت باید گفت این بازگرداندن نامه ما مانند فروخوابانیدن آتش لذات عشق است. نال نقش مند (functional) نیست، و بسیج جامه آراسته و با شکوه که شادی هایش را ما می گرفتیم نیز معنایی ندارد اگر خود نامه با داشتن معنایی ارضا شود زیرا بعید به نظر می رسد وجود آن را به گروهی پلیس اطلاع دادن رله خوبی برای پنهان نگه داشتن این راز باشد.

حتی ممکن است بپذیریم که نامه برای ملکه معنایی کاملاً متفاوت از معنایی که وزیر از آن دریافت کرده است. توالی رویدادها چندان تغییر قابل ملاحظه ای نخواهد کرد، حتی اگر بران یک خواننده بی اطلاع به کلی غیر قابل فهم باشد نیز وضع فرقی نمی کرد.

زیرا قطعاً برای هر کسی چنین نیست، چون رئیس پلیس نیز متکبرانه به ما اطمینان می دهد. آفشای سند در نزد شخص ثالث که باید نامه ای از آن به میان نیاید، آبروی شخصی را که بسیار عالیتریه است به خطر خواهد انداخت و آبرو و آرامش او به این ترتیب تهدید

می شود.

در این صورت نه تنها معنا بلکه افشای متن پیام خطرناک است، و حتی آن جایی که بی خطر به نظر می رسد نیز وضع بهتر نیست، زیرا خطر بی احتیاطی غیر عمدی یکی از دارندگان نامه افزایش می یابد.

پس هیچ چیز نمی تواند صوفیت پلیس را دوباره تأمین کند به نظر می رسد یا ارتقاء فرهنگ آنها نیز هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. *Scripta manent* آنها از یک چاپ بسیار شیک لومانیسم درسی را بیهوده فراموش می کنند که *verba tenent* تعیین می کند. شاید بلکه عرش رمانی شود که نوشته ما واقعی می ماند، همان طوطی که در مورد واژه های گفتاری چنین است: به خاطر پیرین زائل نشدنی دومی است که اعمال ما یا آن چه انتقال می دهد پربار می شود.

نوشته ها چک های سقییه را در باد پخش می کنند که (پرداختن) به عهده دیوانه ای است، و اگر چنین برگه های پرنده ای وجود نداشت، نامه های ریود شده نیز وجود نمی داشتند.

اما، پس چه؟ برای آن که نامه ریود شده ای وجود داشته باشد، می توان پرسید نامه به چه کسی تعلق داشته است؟ یک لحظه پیش بر عجیب بودن برگرداندن نامه به او که تازه به پیمان سوزان آن بال های برای پرواز داده بود سخن گفتیم.

ایا ممکن است بتوان گفت که نامه ای که فرستنده اش در آن حقوق خصوصی را محفوظ داشته است، به درستی به شخصی که نامه خطاب به او ارسال شده است تعلق ندارد؟ یا ایا ممکن است بگویم که مخاطب نامه هیچ گاه دریافت کننده واقعی نبوده است؟

بگذرید تگاهی بکنیم؛ باید آن چارادر نظر اول مبهم و ناروشن به نظر می رسد روشن کنیم؛ این واقعیت که داستان ما را درسی اطلاعاتی کامل نسبت به (هویت) فرستنده نگه می دارد همان طوطی که محتوای نامه را هیچ گاه بر ما افشا نمی کند. فقط به ما گفته می شود که وزیر بی درنگ دستخط نشانی نامه را می شناسد و فقط به طور تصادفی در بحث درباره شیوه استتار (نامه توسط) وزیر، گفته می شود که مهر اصلی نشان لشروانی خانواده "س" را داراست، و اما در مورد صوفیت نامه، ما فقط می دانیم که اگر به دست شخص ثالث بخصوص برسد پیامدهای خطرناکی دارد و به همین دلیل تمک آن به وزیر امکان داده است، قدرتی را که نامه در ارتباط با شخص ذینفع به او داده است در حد بسیار خطرناکی برای اهداف سیاسی به کار بندد. اما کل آن چه گفته می شود، در باره پیامی که این نامه در خود جا داده است، هیچ اطلاعاتی به ما نمی دهد.

نامه عاشقانه، یا نامه توطئه آمیز، نامه خیانت یا نامه ماموریت، نامه فراخوانی یا نامه درماندگی و تقدیر نمی دانیم. فقط یک چیز را مطمئن هستیم؛ بلکه در فکر است که تدبیری بیندیشد تا بلی

نمیش، آفایش از آن آگاهی نباید.

شده *The Stolen Letter* در عنوان به پو خیانت کرده است: *The Purloined Letter*

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

تعریف ریشه شناختی اش راحت تر از کاربرد آن است. عنوانی حاوی واژه‌ای برای ما آن قدر نادر، که

حالا این شرایط، بسیار فزاینده از تفاوت ظریف بدنامی است که

در کمندی بورژوازی به چشم می‌خورد برجستگی خاصی یابد، از

طریق اشاره ضمنی به مقام عالی او (ملکه) که پیمان وفاداری او را به

آن ملزم کرده است، و به طور مضاعف چنین است زیرا نقش او به

مثابه همسر او را از وظایفی که در حکم بنده (تحت ملطه) ناردبری

نمی‌کند، بلکه او را تا جایگاه قیمومت قدرتی که سلطنت مطابق

قانون تجسم آن است؛ و به اصطلاح مشروعیت نامیده می‌شود بالا

می‌برد

از آن پس، ملکه نامه را در معرض هر تغییر و تحولی که قرار

دهد، نامه کماکان نماد پیمان باقی می‌ماند، حتی اگر گیرنده پیمان

را نپذیرد، وجود نامه او را در زنجیرهای نمادین قرار می‌دهد که نسبت

به زنجیرهای که ایمان و وفاداری او را تشکیل می‌دهد، جنبه بیرونی

یا خارجی دارد این واقعیت که امکان ندارد بتوان در اختیار داشتن

نامه را به مثابه امری مشروع به اطلاع عموم رساند، و این کار برای آن

که تملک نامه محترم شده باشد می‌تواند آن را امری شخصی

تلقی کند و از حقوق مرتبط با امور شخصی استفاده کند، حتی که

مبتنی بر ابرو و نام نیکی است که داشتن آن نامه نقض اش می‌کند،

تناقض و ناسازگاری موجود را به خوبی نشان می‌دهد

او که توجه عینی متانت و وقار و بلند مرتبگی است نمی‌تواند

بدون نمایی به قدرت، مکتوباتی حتی شخصی داشته باشد، و

نمی‌تواند در رابطه با مقام عالی‌یی که دارد بی آن که به پنهان کاری

رو آورد، در محرمات بون بهره بجوید.

از آن به بعد، مسئولیت نویسنده نامه نسبت به مسئولیت فرابنده

آن جایگاهی ثانویه می‌یابد: به دلیل آن که توهین به شکوه شاهانه

با خیانت (به کشور) تلفیق و جرم تشدید می‌شود

گفته می‌دارند؛ نامه نه تلافی آن، زیرا آشکار است که حق

مالکیت مخاطب نامه ما شاید به اندازه کسی دیگر که نامه را به دست

می‌آورد، بحث برقیگزی باشد، زیرا هیچ چیز را در ارتباط با بچود نامه

نمی‌توان بدون شخصی که حقوق انحصاری اش زیر پا گذاشته شده

است و مجبور است در مورد آن قضایات کند، به وضع مطلوب برگرداند.

در هر حال، این بحث‌ها به این معنی نیست که چون نمی‌توان

از محرمانه بودن نامه دفاع کرد، افشای آن راز به هر شکل کاری

شرافت‌نمندان و درست است. و اما در مورد *ambitious* یعنی به

همیشه آرزو (*ambition*) نیست که انسان را به راه فرعی تنگیب

می‌کند. و اگر این جای یکی را در پیش گرفته‌ایم، بی تردید ندی است

(این واژه مناسب است)، زیرا، اجازه بدهید دست خود را رو کنیم،

عنوان بودلر را وام گرفته‌ایم، نه برای آن که به ماهیت قراردادی نال

اشاره کنیم (آن طور که به غلط ادعا می‌شود) بلکه تقسیم آن را در رابطه

با مدل‌های مورد تاکید قرار دهیم. با وجود این، این نکته باقی می‌ماند

که بودلر با وجود وفاداری اش، با ترجمه *"la lettre volee"* (نامه ربوده

شتر مرغ های ما، که به آنها بازخولیم گشت، و بسیمار سر براره تر و مطیع تر از گوسفند هستند، اصل هستی شان را در آن لحظه تجزیه دالات بنا می گذارند که از آنها (از روی آن ها) می گذرد (آنها را تکذیب می کند).

اگر آن چه فریود کشف کرد و دواره یا شک فزاینده همیشگی کشف می شود معنایی داشته باشد، معنایش آن است که جانشینی (تغییر مکان) دال اعمال سوژه ها، سرزوتش آن ها، امتناع هایشان، کوری هایشان، پایان و تقدیرشان، استدلالهای فاتی اشان و دستاوردهای اجتماعی اشان را تعیین می کند و شخصیت یا جنسیت، نقش نذرندگی را ارای یا غیر ارای، همه آن چه خیمیره (موضوع) روانکاری را تشکیل می دهد، تجزیهات و اسباب سفر، همه مسیر دال را دنبال می کنند.

باز این جا در تقاطعی هستیم که در امان و چوخی آن را با این سوال رها کردیم که چطور سوژه ها در آن جانشین یکدیگر می شوند. حکایت ما چنان ساخته شده است که به ما نشان بعد این ناله و انحراف آن از مسیر است که ترتیب ورود آنها به صحنه و نقش هایشان را تعیین می کند. اگر این نامه "در ریخ باشد، آنها با یاد این رنج را تحمل کنند. اگر آنها زیر سایه آن بگذرند به بازتاب آن بدل می شوند. اگر از قضا مالکیت نامه را به دست آرند- ایام سهدنی زبان- معنای نامه آنها را در تملک خود خواهد گرفت.

پس قهرمان درام با تکرار همان موقعیت که جرات او به اوج رساند نخست، پیروزی اش را به ما نشان می دهد. اگر اکنون او تسلیم آن می شود، علتش آن است که او در سه گانه ای که ابتدا سومین اش بود، به جایگاه دوم تغییر موقعیت نده است، و هم چنین به جایگاه نزد- و این ناشی از ایژه زردی او است.

اگر مثل گذشته مساله حفاظت از نامه در برابر چشمان کتبخاو (فضول) مطرح باشد، او کار نمی تواند بکند به جز به کارگیری همان تکنیکی که خود او قبلا نقش برایش کرده است: آن را در معرض دید و بی پرده رها کند؛ و ما شاید به درستی دچار این تردید شویم که او می داند که به این ترتیب چه می کند، وقتی او را می بینیم که بلافاصله مسحور رابطی ای دو گانه شده است که ما در آن همه ویژگی های یک جدبه تقلیدی (میمتیک) را یا حیوانی بلکه تظاهر به مرگندگی می بینیم، و او به دام افتاد در موقعیت نوعا تخیلی دین آن که دیده نمی شود و وضعیت واقعی را که در آن او دیده می شود که نمی بیند، غلط تعبیر می کند.

و او چه چیز را نمی تواند ببیند؟ دقیقا موقعیت نادین که خود چنان قادر به دیدنش بود و حال در آن دیده شود، در حالی که خود گوئی دیده نمی شود، می بیند.

زیر به مثابه مردی عمل می کند که می فهمد جستجوی پلیس دفاع خود اوست، زیرا به ما گفته می شود که زیر، خود با غیابش امکان دسترسی (به محل زندگی اش) را به آنها می دهد؛ او، به هر رو،

به دریافت این نکته نمی رسد که بیرون از آن جستجو، او دیگری پوشش دفاعی ندارد
این همان شتر مرغی است که صنعتگرش او بود اگر بگذاریم که هیولایمان تکثیر شود، صرفا به خاطر حماقت نیست که او اکنون خود فریب خورده آن است.

در اجزای نقش کسی که پنهان می کند، او مجبور است نقش ملکه را بازی کند، و حتی صفات زنانه و سایه، که چنان اقتضای عمل پنهان کردن اند.

در نظر داشته باشید که ما فریم جفت کهن (سپید و سیاه) بین و یانگ را به عناصر تقابل اولیه بین تاریکی و روشنائی تقلیل می دهیم. کاربرد دقیق آنها همان قدر است که در صاعقه کور کننده است سر و کار دارد که سایه های لرزان (تاریک و روشن) برای آن که شکار را او ندهند، از آن بهره می گیرند.

این جا نشانه هستی، که به طور شگفت انگیزی از هم جدا بیند، وقتی در تضاد با هم قرار می گیرند آن چه را پیروز منته است نشان می دهند. مردی که آن قدر مرده است که تا حد تحقیر در برابر عیظ هولناک زنی مقاومت کند، مصیبت نشانه ای را در معرض دگرگونی قرار می دهد که او خود زن را از دلشستن محروم کرده است. این نشانه می تردید نشانه زن است، تا آن جا که او بنیاد هستی اش را در آن می نهد، آن را بیرون از قانون بنا می نهد، که اصالت او را او چو پایگاه دال، نه، قتیضش مشمول خود می کند. برای آن که ارزش قدرت آن نشانه را داشته باشد، از زن چاره ای ندارد جز آن که بی حرکت در سایه اش باقی بماند، و به این ترتیب مانند ملکه، شبیه سازی سلطه در انتقال راکه "چشمان تیز بین" وزیر به تنهایی قادر به نفوذ به آن بود، بیاید.

این نشانه زنده شده- که این جا مرد در مالکیت آن است- بدخواه است به این جهت که چنین تملکی فقط از طریق نام نیک و ابرویی که به خطر می اندازد تدلوم می یابد، نفرین شده است، زیرا نگه دارندگان آن را به کیفی یا چناب، فرامی خوانند که هریک بندگان او در برابر قانون را بر هم می زنند.

در این نشانه باید نوعی اختلال عدم تقرب نامتعارف وجود داشته باشد زیرا تملک آن، درست مانند نگاه سقراط، مرد دارند اش را گنج و کرم می کند تا جایی که او به حال و هوایی می افتد که در این مورد همان حال و هوای بطلان و تبلی است.

با اشاره به این که با کاربرد این نامه قدرتش از بین می رود همان طور که روی خیلی زود یعنی در همان دیالوگ اول می گوید، ما می فهمیم که این اشاره، به مفهوم دقیق آن، با کاربرد آن با هدف (کسب) قدرت سر و کار ندارد- در همان حال این که چنین کاربردی برای وزیر اجتناب ناپذیر و اجباری است.

وزیر که قادر نیست خود را از شر آن رها کند البته نباید بداند که چه کار دیگری می تواند با نامه بکند. زیرا استفاده از آن او را چنان

پیلار

وابسته به نامه می کند، که در دراز مدت خود نامه دیگر مطرح نخواهد بود

این عبارت بیشتر آن چه به یک زن مرتبط است (یا شایسته یک زن است) برداشت می شود

این به ما امکان می دهد درون تخیلی شخصیت را ببینیم، یعنی خودشناسی ای که وزیر گرفتار آن است، این را بهی تردید بدون آن که خود بداند یکی از گفته های روانی در همان لابلای داستان، یعنی در صفحه دوم متن انگلیسی، حکایت از این خودشناسی کرد. بررسی آن گفته خالی از لطف نیست: به ما گفته می شود قدرت (سلطه) وزیر وابسته است به آگاهی حزد از آگاهی کم کننده از نزد عبارتی که نویسنده برای تاکید بر اهمیت آن هاء، پس از روایت صحنه زدنی نامه، باز از زبان دین تکرارشان می کند. در این جا نیز می توان گفت که بولدر در ترجمه اش در طرح سوال توسط یکی و تأیید آن توسط دیگری، غیر دقیق عمل کرده است: "Le volent? est-il? (آیا حزد می داند؟)، بعد: "بعد: "que la personne vole connaît son volent" (این که کم کننده حزد را می شناسد).

آن چه برای حزد مهم است این است که نه فقط فرد مذکور می داند چه کسی (نامه) را زده است، بلکه می داند یا چه نوع زدنی سر و کار دارد (او (ملکه) حزد (وزیر) را قاهر به هیچ نمی داند و این را باید از آن جا فهمید که می گوید هیچ کس نمی تواند ارباب مطلق باشد، چون این جایگاهی می خواهد است.

در حقیقت این جایگاه ضعیف مطلق است، اما نه برای شخصی که در مورد او ما منتظر می رود چنین ببیند بشیم. انباشتن آن است که ملکه به خود جرات می دهد پاپس را در جریان بگذارد. او فقط دارد جایجایی خود را به گروه دوم در نظام سه گانه اولیه تأیید می کند زیرا به کوری بی که برای اشفالی آن جایگاه لازم است تکیه می کند. نوین با لحنی کنایی می گوید: نه نظر نمی شد ماموری از شما با روش ترخواست یا حتی تصورش راهم کرد نه، اگر او (ملکه) آن کام را برداشت است، آن طور که به ما گفته می شود به نامیدی رانده نشده است، بلکه اتهام نامشکینگی را پذیرفته است که به بهترین شکل به سراپی مرئی نسبت داده می شود

وزیر به بیگالت مشغول است که سر نوشت کنونی اوست. واقعیت آن است که وزیر اصلا دیوانه نیست. این نکته ای است که رئیس پلیس هم به آن اشاره می کند: رئیس پلیس ویژه مورد نظرش طلاست: حقیقتی است که طلای و گاتاش فقط برای دین جریان می یابد، و این جریان ادامه می یابد تا برایش پنجاه هزار فرک به معیار فلان آن روز ای می خورد، اگر چه بالا خره سوه می برای خود او باقی ماند. پس وزیر در این عاقل و باطل دیوانه وار ش اصل دیوانه نیست، و به همین دلیل است که به شیوه روان رنجور رفتار می کند. درست مانند مردی که به جزیره ای رانده شده است تا فراموش کند، چه چیز را او فراموش کرد است و همین طور است وزیر؛ وزیر از طریق استفاده نکردن از نامه، توانست آن را فراموش کند.

مطلوبه آن است که برای آن که آن کاربرد حقیقتا نامه او تمام داشته باشد، وزیر، که به هر حال به خاطر خدایتی که به اربابش شاه ارائه داده است چنین اختیاری را یافته است، ممکن بود محترمانه به ملکه هشدار بدهد، و پیام های آن را با هشدارهایی گوشزد کند - یا بر علیه نویسنده ی نامه دست به اقدام بزند، نویسنده ای که در واقع بیرون نگه داشتنش از کانون اصلی داستان نشان دهنده ی آن است که این جا بحث تقصیر و نکوهش مطرح نیست، بلکه نشانه تضاد و رسوایی ناشی از نامه مطرح است. نامه را ممکن بود بدون توجه به دلخواه ای که زرنده نامه ممکن است داشته باشد به عنوان یک سندی در یک پرونده به شخص ثالثی سپرد که صلاحیت دارد بداند که آیا به دادگاه ویژه سلطنتی برای ملکه تشکیل دلا یا وزیر را بی اورد کرد

ما نمی دانیم چرا وزیر به هیچ یک از این کاربدها می توانست متصل نمی شود، و در حقیقت باید به ندانیم، زیرا فقط تاثیر این عدم استفاده از نامه است که به ما مربوط می شود برای ما کافی است بدانیم که شیوه دست آوردن نامه هیچ مانعی در برابر هیچ یک از آنها به وجود نمی آورد

بدیهی است که اگر استفاده از نامه، مستقل از معانی آن، برای وزیر گریزناپذیر است، استفاده از آن برای (کسب) قدرت تنها امکان ممکن است، زیرا نمی تواند بی آن که در این روند از میان برود تحقق واقعی یابد - اما اگر نامه به عنوان ابزار قدرت و فقط از طریق واگذاری نهایی دال محض وجود داشته باشد، یعنی با طولانی کردن مسیر انتحالی نه، و کاری کردن که به دست هر کسی که او بیاطی می کند است، آن داشته باشد، از طریق انتقال تکمیلی می رسد، یعنی با یک عمل خست کارانه دیگر که اثرات آن را بر نقل نامه به سختی می توان پیش بینی کرد - و یا با از میان بردن نامه، تنها شیوه مطمئن، همان طور که دین در آغاز افشامی کند، رها شدن ز شر آن چه ماهیتا قدر شده است بر سفتخ و ابطال آن چه بر آن دلالت می کند، دلت بند.

پنا بر این، قرتی (سلطه ای) که وزیر از این شرایط به دست می آورد تا می از نامه نیست، بلکه ناشی از تقبی است که این نامه برای او دارد چه وزیر از این موضوع اطلاع داشته باشد و چه نه. در شرحی که رئیس پلیس می دهد، وزیر را کسی معرفی می کند که "جرات همه کاری را دارد، و با تاکید می گویند: چه آن هایی که شایسته یک مرد است و چه آن هایی که شایسته یک مرد نیست، عبارتی را که گزیدی اش از چشم بولدر دو مانده شده است، به این شکل ترجمه شده است: "ce qui est indigne d'un homme aussi: bien que ce qui est digne de lui" مرد نیست و چه آن هایی که شایسته اوست، در شکل صلی اش از

در تدارک این رفتار هم همین نکته بیان می شود اما نامه، که چیزی بیش از ناخودآگاه روان رنجور نیست، او را فراموش نمی کند. نامه او را چنان اندک فراموش کرده است که در حقیقت بیشتر و بیشتر او را به انگار کسی که (ملکه) نامه را به دست او انداخت (مسی) که او را متوجه نامه کرد) تبدیل می کند؛ به شکلی که وزیر اکنون تسلیم شده است. درست مانند ملکه، تسلیم امراتی مشابه.

بزرگی های این تبدیل ذکر می شوند و در پی جیتی و تابعی ظاهری اشان می توان با بازگشت (آن چه) واپس زده شده است مقایسه شان کرد.

پس ابتدا می فهمیم که وزیر به توبه خود نامه را برگردانده است. نه البته، به شیوه شتابزده ملکه، بلکه بسیار با مراقبت و پشتکار، درست همان طوری که کسی لباسی را پشت و رو می کند، بنابراین به شیوه های رایج در آن زمان او باید نامه را تا مهر می کرد تا فضای بگری را آزاد کند و بتواند بر آن نشانی تازه ای بنویسد. آن نشانی، نشانی خود اوست، چه دستخط خود او باشد یا دیگری، نوشته بسیار زنانه و ظریف است و موم از رنگ سرخ شہت و عشق به سیاه تبدیل شده است و لو مهر خود را بر آن می زند. این حالت غریبی که نامه دلرد یعنی با مهر دریافت کننده اش معمور شده است در این طرح بسیار انگیز است، زیرا اگر چه به زور در متن با داده شده است، حتی در بعضی که دوین درباره تشخیص نامه می کند، ذکر می کند، از آن به میان نیامده است.

این که آیا این حذف عمدی بوده است یا غیر عمدی، در اقتصاد (ایجاز کاری که خشکی و سوسایش تعجب برانگیز است، اما در هر حال آن نکته مهم آن است که نامه ای که وزیر، در حقیقت، خطاب به خود درست می کند نامه ای است از سوی یک زن- اگر چه این مرحله ای است که او باید از طریق پیوند طبیعی نال پشت سر می گذشت.

حاصل اش هاله ای بقاوتی است که گاه گد گرایش به تظاهری زنانه دارد. نمایش احساس پوچی و بی حوصلگی می که در حرف های می زند نزدیک به تفر است؛ حالتی که نویسنده فلسفه اثاثیه می تواند از شرح جزئیات نامحسوس (مانند حیرت و وسیله موسیقی که روی میز است) دریابد، همه چیز به نظر می رسد یک شخصیت را در نظر دارد، شخصیتی که همه گفته هایش وجود مردانه ترین خصوصیات را نشان داده است، تا وقتی خود ظاهر می شود عجیب ترین بوی عطر زنانه از او به مشام می رسد.

دین وقتی در پس آن زور زور جلی ترصد حیثی شکازی را که آماده پریدن روی قربانی خود است توصیف می کند به درستی اشاره می کند که مصنوع و ساختگی است. اما این جلوه ناخودآگاه به مفهوم دقیق کلمه است؛ ما در درس هایمان می گوئیم که ناخودآگاه یعنی دل در انسان (مرد) ما را گرفته است؛ آیا می توان انگاره ای زینا را از آن چه خود پویش می برد تا به ماکم کند بهره داری دوین را

بستایم برای آن بیابیم؟ زیرا باین هدف در ذهن، او به آن نوشته های مربوط به نام محل اشاره می کند که یک نقشه جغرافیایی، بر خود دارد و می تواند به موضوع یک بازی حدس زدن بدل شود. کسی می تواند نامی را که طرف مقابل انتخاب کرده است خودس بزند؛ نامی که بیش از همه می تواند یک بازی کار را ناگام بگذارد. نامی است که با حروف بزرگ و با فاصله در طول نقشه نوشته شده است. اغلب بدون آن که چشم درنگ کند تا متوجه آن شود، نام یک کشور...

نامه زود شده هم همین طور است، مانند هیکل زنانه ای که وقتی دوین وارد می شود در دفتر کار وزیر جستجو می کند. و او انتظار دارد که آن را بیابد و چشماتی که عینکی سبز آنها را پوشانده است، فقط کافی است آن لباس از تن آن هیکل بزرگ بردارد و آن را عریان کند.

و به همین دلیل است که بدون آن که چیزی احتیاج باشد جز توان گوش دادن به درس پروفسور فروید، او مستقیم به سراغ قطعه ای می رود که آن بدن در آن خوابیده است و زندگی می کند، برای پنهان کردن آن طراحی شده است، در مرکزی رنگارنگ و قشنگ که با یک نگاه توجه را به خود جلب می کند، نه، در همان محلی که افوا کنندگان قلمه سنت آنچلو نام نهاده اند و در وهم ساده جلوه شان می خواهند شهر را از درون آن کنترل کنند. نگاه کنید بین گونه های یخاری دیواری، چیزی است که از قبل در دسترس ریابندهای که فقط کافی است دستش را دراز کند- مسأله تصمیم گرفتن درباره آن که آیا او زن را از بالای پیش بخاری می ریاید، آن طور که بولدو ترجمه کرده است یا زیر آن، آن طور که در متن اصلی آمده است، را می توان بی آن که آسیبی برسد به استتاج های آنان که حرفه شان کیاب درست کردن است، درها کرد.

آیا کارایی نامها آن جا متوقف می شود؟ آیا معنایش آن است که دین نامدین نیز به همین شکل خاموش می شود؟ حتی اگر این طور فکر کنیم، واپس زودی که در نگاه اول می توانیم آنها را در قیاس با بقیه داستان اییزوهای ثانویه تلقی کنیم، به ما می گویند که این طور نیست.

قبل از هر چیز مسأله جستجو دوین مطرح است، که چرخش پایانی داستان نیست بلکه از همان آغاز در سوال ناخودآگاهی که او درباره مبلغ پاداش موعود از رئیس پلیس می پرسد، مطرح می شود و رئیس پلیس هر چند درباره مبلغ دقیق تودار است و سکوت می کند، نمی تواند شگفت انگیز بودن آن مبلغ را از او پنهان کند.

این واقعیت که دوین قبلا در پناهگاه اییزویش به عنوان لنی واقعا تقریر به ما معرفی شده است، باید ما را به تأمل در باب مناسله ای که با دادن نامه انجام می دهد وارد، و با دسته چکی که ارائه می کند این نکته بی درنگ تأیید می شود. ما این نکته را بی اهمیت تلقی نمی کنیم که سرخ صریحی که

بیاید

از طریق آن موضوع مطرح می شود. جاسوسی است که به شخصیتی نسبت داده می شود، که همان قدر که مشهور است نامتعارف هم هست، و بودلر به ما می گوید داستان پزشکی انگلیسی است به نام آبرتنی، که زیرکانه در پاسخ خسیس ثروتمندی که می خواهد او را سرکشی کند دستور دارو از او بگیرد، می گوید قبل از آن که دارو بخوری، باید مشورت کنی.

ایا در واقع به دلایل کافی احساس نمی کنیم پای خود ما وسط است، وقتی آن چه برای اوین مطرح است بیرون کشیدن خود از دایره نمادین که دست که برای مدتی در انتقالشان همراه ما می ماند، هستیم که در رنج و یا ما با معادل دانستن آن را دالی و پیرانتر تر از کل دلالت، یعنی پول، مستویتری را که انتقال آنها ایجاد می کند خستی نمی کنیم.

اما ماجرا به این جا ختم نمی شود. سردی که دوین چنان راحت و زیرکانه از ما جراحی خود به دست می آورد، اگر هدفش آن است که به او امکان داده شود پول خود را از بازی بیرون بکشد، کل نتیجه اخلاقی دچار تناقض و حتی تکان دهنده می شود، حمله پارتیزانی، ضربه پنهانی، او ناگهان به خود اجازه می دهد علیه وزیر وارد عمل شود که از همه گذشته به نظر می رسد با این صفا ای که دوین به او زده است، قبل از هر چیز اعتبار او، تکبر و خودینی اش مخدوش شده است.

قبلاً آن جملات شرم آور را نقل کرده ام که در آنها دوین ادعا می کند نمی توانست است نامه جعلی را اتمام ای و را که خود درست کرده و به جای نامه اصلی در خانه وزیر می گذارد. در واقع آن لحظه ای نکند که وزیر خشمگین از تمرد اجتناب ناپذیر ملکه فکر می کند که او راه کرده است و خود را به گردابی ژرف می اندازد، و با این جمله فضل فروشی می کند *facilis descensus Averni*، و می افزاید که وزیر حتما دستخط او را خواهد شناخت؛ همه آن چه گفته می شود، از آن جا که یک عمل بیرحمانه برای ایجاد بدنامی را می خطر می کند، به نظر می رسد مرتبط با شخصیتی است که البته شایستگی های بی دارد، یک پیروزی بدون افتخار، و کینه ای که او زند، می کند و به نظر می رسد ناشی از ضربه زشت و شیرانه ای که در وین (در یک کنفرانس؟) از او خورده است، فقط بیابای بیشتر، به کمال بر می می خورد.

در این جبهه پدید این انفجار احساسات را، بخصوص لحظه وقوع آن در درنجزیره ای از رویدادهای دقیق تر بررسی کنیم. این انفجار احساسات درست پس از لحظاتی که در آن تک خال تعیین کننده تشخیص نامه رو شده است، رخ می دهد، می توان گفت که دوین از قبل نامه را داشته است، درست مثل آن که به واقع آن را به دست آورده باشد، اما هنوز در موقعیتی نبوده است که سر آن را از سر خود باز کند.

به این ترتیب، او نیز در حقیقت به طور کامل در سه گانه

بین الانهانی مشارکت دارد، و در موقعیت میانی که قبلاً ملکه و وزیر به خود اختصاص داده بودند قرار دارد. آیا با تلاش برای نشان دادن خود در واری آن، در عین حال نیان مولف را بر ما آشکار می کند؟ اگر او در باز کردن نامه به مسیر قبلی اش موفق بوده است، باید کاری کند که نامه به نشانی بی که بر خود دارد برسد. و آن نشانی در جایی است که در اختیار شاه بوده است، زیرا آن جاست که دوباره نامه وارد نظم قانون می شود.

همان طور که دیدیم، نه شاد و نه پلیس که در آن جایگاه جایگزین اوست قادر به خواندن نامه نبودند زیرا قرار داشت در آن جایگاه مستزم کور بودن است.

Rex et augur (رکس دانا به اسرار عالم غیب)، به نظر می رسد کیفیت اساطیری و باستانی و ازگان در گوش ما طنین اندازد فقط برای آن که بپوشی به کار بردن آنها را برای یک مرد نشان دهد. و امروز مدتی است که چهره های تاریخ ما را به چنین کاری ترغیب نمی کنند. طبیعی نیست که مردی به تنها بی وزن رفیع ترین دلال ها را بر دوش بکشد و جایگاهی که او اشغال می کند به محض آن که آن را ببیند همان قدر مستعد تبدیل شدن به نماد تهی مغزی زشت و وحشتناک است.

اجازه بدهید بگویم این چاه شاه حالت دو پهلوی مقدس خرفت و تهی مغز داده شده است که هیچ یک را گرامی نمی دارد به جز سوز.

این آن چیزی است که به شخصیت های که به دنبال او در جای او قرار می گیرند معنا می دهد. نه این که پلیس را باید ذاتاً بی سواد تلقی کرد، و اما از نقش سرنیزهها در میدان (*campus*) در هنگام تولد دولت مطلعیم. اما پلیسی که این جا نقش بازی می کند نشانی از لیبرالیسم دارد، یعنی نشانی که اروپائی که به کلی در برابر حذف بی مبالائی هایشان بی تفاوت هستند، به آنها تحمیل کردند. به همین دلیل است که گاهی واژه ها به آن چه از آنها انتظار می رود خرد نمی شوند: *Stare ne ultra crepidam* فقط مراقب چوبدستی های خود باشید. ما حتی ابزارهای علمی این کار را در اختیارات نخبه گدشت (این ابزارها) به شما می دادیم که به حقیقت هایی که در سرت در تاریکی رهایشان کنید، فکر نکنید.

می دانیم که رهایی حاصل از این اصول سنجیده و معقول باید در طول تاریخ دست کم به اندازه ای که صیحه گاه دول می یافت، آن چه از قبل رژه تقدیر همه جا بر می گرداند - پیامی بر آرزوی حاکمیت آزادی - توجه به آنها که با جنایت دیشان آن را می آشنند، و گاه گاه تا آن جا پیش می روند که برهان هایش را جعل می کنند. حتی ممکن است دیده شود که این شیوه که همیشه به خوبی دریافت شده است تا آن جا که فقط به نفع بیشترین تعداد به کار گرفته شده است، و همان هایی که خوب می توانستند با آن مخالفت کنند در اعتراف علنی به جعل، صحت و اصلش را تایید می کنند.

مخاطرتین تجلی توفیق دل بال سوژد

هر چند، این نکته باقی می ماند که با یگانگی هلیس همیشه موضوع (بژده) شکل مخصوصی از کتمان حقیقت بوده است، که ما به سختی می فهمیم که به شدت از صنف تاریخ نویسان سبقت می گیرد.

تحت فشار این اختیار رو به نابودی است که لهیت تحویل ارادی و عمدی نامه به رییس پلیس توسط دوین تللیل یابدنزل دالی که قبلا پیامش را به ملکه داده است و به محض آن که از دست وزیر خارج شده در متن خوبی اعتبار شده است، چه چیز باقی می ماند؟ فقط باقی مانده است تا به سوالی اساسی پاسخ دهد، این سوال که چه چیز از دالی باقی می ماند که دیگر دلالت نکند، اما این همان سوالی است که در همین مورد توسط شخصی پرسیده شده است که دوین اکتون در نقطه ای که مشخصه اش کوری است، می یابد.

بی تردید این همان سوالی است که وزیر را به آن نقطه کشانده است، اگر او همان قماربازی باشد که به ما گفته می شود، البته اعمال او هم به کلیت نشان می دهد. زیرا شو و دلپسنگی قماربازی چیزی نیست مگر همان سوالی که در مورد دل پرسیده می شود، و در مفهوم آلت دست شامس تجلی می یابد.

تو چه هستی، هیأت مرگ که من در مواجهه تو با سرت نوشتم واژگون می کنم؟ هیچ، اگر نه آن حضور مرگ که زندگی انسان را در گرو لئو مجازات (اعدام) می گذارد که صبح به صبح و به نام معنایی که نشانه اش عصای توست، کسب می شود. شهرزاد هزار و یک شب چنین کرد، و من هجده ماه همان کردم، و از سلطه این نشانه به پهای مجموعه گنج کشف کرده چرخش های ساختگی در بازی زوج یا فرد، رنج بردم.

به این ترتیب است که دوین از جایگاهی که اکنون اشغال کرده است، نمی تواند جلوی احساس خشم آشکارا دلرای ماهیت زنانه را بر علیه او که چنین سوالی را مطرح می کند بگذرد. انکاره اعتبار او روی که در آن خلافت شاعر و انصاف تاپهیری و خشکی ریاضی دلی با آرامش و وقار یک آدم شیک پوش تفتیق می شود و ظرافت و دقت (آدم) متلب و حقه بازن ناگهان برای همه کسانی که قراخوانده شده اند تا آن را در یابند به یک هیولای مهیب واقعی بدل می شوند، و چنین عبارتی در موردش گفته می شود "مردی نابغه اما بی وجدان".

اینجاست که متنا وحشت دست خود را روی کند، و او که وحشت را تجربه می کند هیچ نیازی نمی بیند خود را به طریقی کاملا غیر منتظره "ظرف دلار پرو پا قرص آن بانو" بنامد تا آن را بر ما آشکار کند: دانسته است که زنان از تردید در اصول منتفرند، زیرا جذبیه های شان بسیار مرموز را از رمز دل است.

به همین دلیل است که نوین سرانجام آن روی دل را به سمت ما

برمی گردند، که هیچ نیست جز آن چه رویش را همه به جز ملکه توانسته اند بخوانند. پیش با اقتدار بدون آن نقل قول با مکاشفه اسرار آمیزی که آن صورت در شکل فاضلی اش و هم چنین در منشا ملش در تراژدی در متناس است: توفته ای چنین غنایاب اور اگر شایسته آتزه نیست / بخور هست. پاسخ دل چنین به جریان می افتد، برای هر نوع دلالت: "گمان می کنی دست به کنشی زده ای، وقتی من تو را با دلخوشی گریه، هایی که با آن آرزوهایت را می یافم، به هیجان می آورم. به این ترتیب است که آن با انسجام و شدت رشد می کنند و در بژدها تکثیر می شوند، و تو را به حالت گسستگی دوران فروپاشیده کوچکی می برند. بگذار چنین باشد: میمانی تو چنین خواهد بود، تا با زنگشت هممان سنگی که من برای تو خواهم بود زیرا تو مرا خواندی".

با بازگردیم به لحنی متدل تر، اجازه بدهید بگوییم، به کنایه آن که - یا برخی از شما که سال گذشته در کنگره زوریخ همراه ما بودید- برای اسم رمز محلی ادای احترام کردیم، پاسخ دل به هر کس سوال کند این است: "Dasewin" آن را بخورید.

آیا در قرار ملاقات وزیر با تقدیر، همین در انتظار اوست؟ دوین به ما با اطمینان می دهد که این طور است، اما ما یاد گرفته ایم نسبت به تغییر مسیرهای او خیلی خوشبین نباشیم.

تردیدی نیست که این مخلوق بیخ این جا به حالت کوری فرو کاسته شده است، که حالت مرد است. نسبت به حروف روی دیوار که سرتزشتش را به او دیده می کنند. اما با نواخواندن او به مواجهه با آن ها، چه تاثیری را ممکن است از صرف تحریک های ملکه، بر مردی مثل او انتظار داشته باشیم؟ عشق یا نفرت. اولی کور است و باعث می شود او اسلحه اش را زمین بگذارد. دومی قابل فهم و شفاف است، اما بدگمانی های او را زیاد خواهد کرد. اما اگر او به واقع قمارباز است، که به ما گفته می شود، هست، برای آخرین بار و قبل از این که کارت های بازی را به زمین بگذارد از آنها مسحورت می کند، و با خواندن دست او نامه را به مرقع رها می کند تا بی ابرویی اجتناب کند.

آیا همه اش همین است و آیا باید باور کنیم که سرانجام استراتژی واقعی دوین را در بروی حقه های خیالی که با آنها مجبور بود ما را فریب دهد، کشف (رمز گشایی) کرده ایم؟ بی تردید بله، زیرا اگر آن طور که دوین در آغاز می گوید "موضوعی که به تامل نیاز داشته باشد، بهتر است در تاریکی به آن بپردازیم"، حال ما تو انیم در روز روشن راه حل آن را بخوانیم. بر اساس فرمولی که ما در معرض بصیرت شما گذاشته بودیم، این تکتک ز قبل به طور ضمنی در عنوان داستان ما گفته شده بود و دریافت آن چندان مشکل نبود، با توجه به فرمول مذکور به شما گفتیم که فرستند پیام خود را در شکل وارونه از دریافت کننده دریافت می کند. بنابراین، به معنای "نامه روده شده"، نه، "نامه در رنج" این است که تانه همیشه به مقصدش می رسد. ■

